

زنان

سال پنجم • بهمن ۷۵ • ۶۸ صفحه • ۲۰۰ تومان

۳۲



کمیسیون زنان در گفت و گو با مرضیه صدیقی

جریان دانشگاه آزاد واقعاً چه بود؟!

کجه

به روایت بازیگر اول فیلم



6 268000 335142

ISSN 1021-4024

بهمن کارت

بهمن کارت چیست؟

بهمن کارت، کارت ویژه ای است که بوسیله آن می توان هنگام خرید، از تخفیف ثابت و قابل ملاحظه ای برخوردار شد و بدین طریق می توان بین خریداران و فروشندگان کالا و خدمات ارتباطی صحیح، منظم و منطقی بوجود آورد. شایان ذکر است که این نوآوری در کشورهای توسعه یافته بسیار موفقیت آمیز بوده و با توجه به جایگاه و اهمیت خرید و فروش در تجارت جهانی امروز، شرکت بهمین کارت در نظر دارد که این خدمات را در شهر تهران بزرگ و در آینده ای نزدیک به کل کشور اسلامیان تعمیم دهد. هد اکنون مفتخریم با دستیابی به این خدمات، اهداف بهمین کارت را معرفی نماییم.

نحوه عملکرد بهمین کارت

همراه با کارت بهمین، کتابچه اطلاعاتی به شما مشتری گرامی ارائه خواهد شد که اسامی کلیه فروشگاه ها و موسسات خدماتی تحت پوشش کارت در آن قید شده است، که در هر یک از این موسسات خدماتی یا فروشگاه ها با نشان دادن بهمین کارت از تخفیف ثابت و تضمین شده ای که تا ۳۰ درصد از خرید شما را شامل می شود برخوردار خواهید شد. بدین ترتیب بهمین کارت ارتباطی صحیح و اصولی بین درآمد، هزینه و پس اندازهای شما بوجود خواهد آورد.

تخفیف بیشتر، بدون چانه زدن
صرفه جوئی در وقت و هزینه
تسهیل در امر خرید
خدمات برتر



کارت طلانی



کارت نقره ای

فرم درخواست

لطفا جهت تهیه بهمین کارت با نشانی زیر مکاتبه نمایند تا فرم درخواست به نشانی شما ارسال گردد.
نام و نام خانوادگی: _____
نشانی کامل با کد پستی: _____
تلفن منزل: _____
تلفن محل کار: _____

امضای درخواست کننده

تهران، خیابان ملاصدرا، بعد از شیخ بهایی، شماره ۱۳۰، برج ونوس، طبقه ۱۳، واحد ۲۶، کد پستی ۱۳۳۵۹

تلفن: ۸۰۳۳۳۵۱ - ۸۰۳۳۳۵۲ فاکس: ۸۰۳۳۳۸۳ صندوق پستی: ۳۵۱ - ۱۹۶۱۵

زنان

سال پنجم شماره ۳۲ بهمن ۷۵
زنان نشریه‌ای است اجتماعی که یکبار در ماه منتشر می‌شود

گزارش و خبر

- ۲ تشکیل کمیسیون زنان، جوانان و خانواده تصویب شد: زهرا ابراهیمی
۳ کمیسیون زنان در گفت‌وگو با مرضیه صدیقی:
۶ جریان دانشگاه آزاد واقعا چه بود؟! آفرین شهریاری
۱۳ موقعیت سیاسی زنان در کشورهای عربی خلیج فارس: ترجمه آزاده کیان
۱۶ این کار اصلاً نمایشی نیست! نازنین شاه‌رکنی

ادبیات

- ۱۸ دادوستد (داستان): خوان خوزه آرثولا، ترجمه مرجان صاحبی
۱۹ و باز حیرت بود (شعر): روشنگر بیگناه
۲۰ گفت‌وگو با فرخنده آقائی: یوسف علی‌خانی
۲۳ سفر سبز (داستان): فرخنده آقائی
۲۸ بادبادکی تازه (شعر): منصوره صابری

اندیشه

- ۲۶ خواهری جهانی، در چیست و جوی استراتژی: روحی شفیع
۲۹ بدون شرح!
۳۰ چهار مبحث اساسی فمینیسم: اندرو هیوود، ترجمه رزا افتخاری
۳۲ قلمها زن نبود؟ مسعود بهنود

حقوق

- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهلا شرکت
مدیر داخلی: رزا افتخاری
ویراستار فنی: لیلا صمدی
طراح گرافیک: لیلی شرکت

هنر

- ۳۶ جهیزیه: مهرانگیز کار
۳۰ کبه، زوزه گری و آواز قناری: الهام خاکسار
۴۲ روح زنانه کبه: بهرام عظیم‌پور
۴۳ باید بودید، باید می‌دیدید: شقایق جودت
۴۴ جان بی جمال جانان میل جهان ندارد: جواد طوسی
۴۶ نگاهی به سمینار زن در دومین جشنواره سیمیا: همراه بیان
۴۷ زنان بدون مردان: امید بنکدار
۴۸ زنان نقش‌آفرین ایل در آثار تازه پرویز کلانتری: شراره صالحی
حروفچین: معصومه رحیمی
روی جلد: مهر و نونهای
عکس روی جلد (از فیلم کبه): محمد احمدی
چاپ: چاپ گستر، تلفن: ۶۰۲۶۸۷۱
چاپ رنگی: آبان، تلفن: ۳۱۱۳۳۲۲۴
صندوق پستی: ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵ تلفن: ۸۸۳۳۲۲۴۹
فکس: ۸۸۳۹۶۷۴
شماره سریال بین‌المللی: ۴۰۵۴ - ۱۰۲۱

علم

- ۵۰ این علایم خیر از حمله قلبی می‌دهند: ترجمه دکتر لیلا اخوان
۵۱ بدشانسی! ترجمه فرخنده ابراهیمی
۵۲ بچه‌ها مرا مسخره می‌کنند! ترجمه شهین‌دخت مقاره عابد
۵۶ کتابخانه زنان: کلی امامی
۵۸ هرچه از دوست رسد...
۶۲ خبر:
زنان در زمینه فعالیت‌های هنری، آموزشی و خدماتی آگهی می‌پذیرد.
زنان در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است.
مطالب ارسالی بازگردانده نمی‌شود.
حقوق چاپ و انتشار، نقل مطالب، طرح‌ها و عکس‌ها برای مجله زنان محفوظ است.

License Holder & Editorial Director:

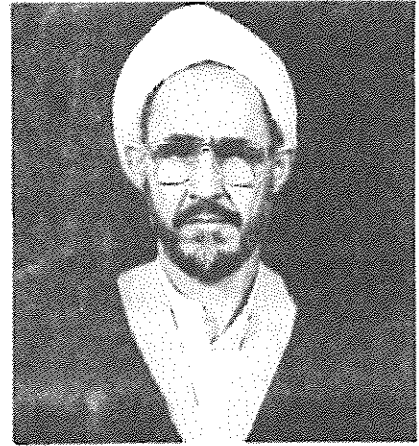
Shahla Sherkat

Zanan is a Persian - language Journal
published monthly

Each issue contains articles and reports
related to the women's issues.



● عباس عباسی، نماینده بندرعباس: «قرآن گفته است: مرد دو برابر زن!»



عباس عباسی

● عنایت‌الله تورنگ، نماینده آمل: «به دلیل بعضی از موارد شعاری و تبلیغی پا را از گلیم اسلام فراتر نگذاریم. مثلاً در وادی هنر و موسیقی از هول حلیم توی دیگ افتاده‌ایم و در بسیاری موارد از حکم اسلامی عدول می‌کنیم.»

پس از چهار بار طرح در مجلس،

تشکیل کمیسیون زنان، جوانان و

«زن جز مسئله اشتغال، قضایی، آموزش و پرورش و آموزش عالی مسئله دیگری نخواهد داشت و این مسائل در کمیسیون‌های مربوطه مطرح و مطابق احکام اسلام عمل خواهد شد.»

خباز، نماینده کاشمر، در مخالفت با پیشنهاد تورنگ گفت: «با حذف کلمه جوانان و زنان، کمیسیون در واقع شیر بی‌مال و دم و اشکم خواهد شد.» به این ترتیب، پیشنهاد حذف کلمه زنان نیز رأی نیاورد.

پیشنهاد سوم از سوی عباس عباسی، نماینده بندرعباس، مطرح شد. وی با قید «حداقل نصف اعضای کمیسیون باید از زنان باشند.» مخالفت کرد و گفت: «این قید برای هیچ کمیسویی وجود ندارد. مثلاً این که کمیسیون بهداری حداقل نصف آن پزشک باشند.» عباسی گفت: «قرآن گفته است که مرد دو برابر زن» وی افزود: «اگر این قید برداشته نشود، با توجه به این که عضویت در این کمیسیون مانع از عضویت در سایر کمیسیون‌ها نخواهد بود، کمیسیون زنان کمیسویی سمبلیک، بی‌کار، بی‌حال و زینت‌المجالس خواهد بود.»

فائزه هاشمی در مخالفت با پیشنهاد عباسی گفت: آنچه مورد نظر آقای عباسی است، با آن پیشنهادی که ارائه داده‌اند، کاملاً متناقض است چرا که منظور آقای عباسی این است که قیدی برای جنسیت نمایندگان در تشکیل کمیسیون نباشد درحالی که اگر قید «حداقل نصف» را از متن طرح حذف کنیم، طرح این گونه می‌شود که همه اعضای کمیسیون باید زن باشند.» وی افزود: «به دلیل عدم

طراحی طرح هر بار نام کمیسیون را تغییر می‌دادند؛ بار اول عنوان کمیسیون بانوان، بار دوم کمیسیون خانواده، بار سوم کمیسیون زنان و خانواده و بار چهارم کمیسیون زنان، جوانان و خانواده پیشنهاد شد.

در شور دوم دری نجف‌آبادی خواستار حذف کلمه جوانان از متن طرح شد. استدلال وی این بود که کمیسیون برای بررسی مسائل خاص بانوان است و اعضای آن در کمیسیون‌های دیگر نیز حضور دارند و لذا وقت زیادی برای آنها نمی‌ماند که به مسئله جوانان نیز رسیدگی کنند. پیشنهاد دری نجف‌آبادی طرفداران زیادی در مجلس داشت، طوری که بسیاری از نمایندگان، از جمله همه اعضای هیئت رئیسه و سه تن از زنان نماینده، به آن رأی مثبت دادند ولی چون حد نصاب آرا به دو سوم نرسید، تصویب نشد.

پس از آن عنایت‌الله تورنگ، نماینده آمل، پیشنهاد حذف کلمه زنان را داد. وی گفت: «خانواده مسائل زن و مرد و کودکان را دربرمی‌گیرد و لذا این نام کافی است.» او افزود: «به دلیل بعضی از موارد شعاری و تبلیغی پا را از گلیم اسلام فراتر نگذاریم، مثلاً در وادی هنر و موسیقی از هول حلیم توی دیگ افتاده‌ایم و برای این که بگوییم اسلام با موسیقی موافق است، در بسیاری از موارد از حکم اسلامی عدول می‌کنیم.» او مشخص نکرد که آیا بودن نام زنان بر روی کمیسیون عدول از احکام اسلامی و تدروی است یا پرداختن به مسائل زنان از هول حلیم در دیگ افتادن است؟! تورنگ گفت:

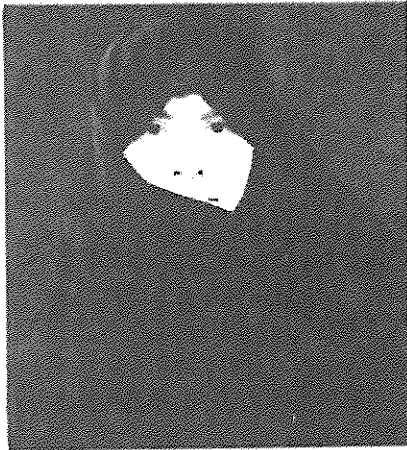
طرح تشکیل کمیسیون زنان برای چهارمین بار در مجلس شورای اسلامی مطرح شد. این طرح سه بار در مجلس چهارم مطرح شده ولی رأی لازم را کسب نکرده بود. پس از تشکیل مجلس پنجم و با طی مراحل مقدماتی شروع کار مجلس، طرح تشکیل کمیسیون زنان از سوی زنان نماینده تقسیم هیئت رئیسه مجلس شد.

پیش از این مخالفان طرح استدلال می‌کردند که مجلس چندین کمیسیون دارد و مسائل مربوط به زنان به‌مناسبت موضوع می‌تواند در هر یک از این کمیسیون‌ها بررسی شود.

آنها همچنین متذکر می‌شدند که تشکیل کمیسیون جدید جز افزودن بر بار تشکیلاتی و اداری مجلس ثمر دیگری ندارد. نمایندگان مجلس همیشه نسبت به مسائل زنان حساس بوده و این مسائل را مورد موشکافی قرار می‌دهند اما عده‌ای از نمایندگان با تفکر سستی کاملاً مخالف حضور زن در جامعه هستند و با هر طرحی برای رفع مشکلات زنان مخالفت می‌کنند درحالی که آنها بدون رأی زنان امکان ورود به مجلس را نداشته‌اند.

طرح تشکیل کمیسیون زنان، جوانان و خانواده که تغییر در آیین‌نامه داخلی مجلس بود، در کمیسیون تدوین آیین‌نامه داخلی بررسی شد. برای تغییر آیین‌نامه داخلی مجلس دو سوم آرای نمایندگان لازم است درحالی که برای طرح‌ها و لوایح عادی تنها نصف آرا به‌علاوه یک کافی است. یکی از علل طولانی شدن تصویب طرح نیز همین میزان آرای مورد نیاز بود. از این رو، برای جلب‌نظر مخالفان،





مرضیه وحیددستجردی

● مرضیه وحیددستجردی، نماینده تهران: «با تشکیل این کمیسیون، از این به بعد مسائل زنان با کمال آسایش و آرامش در کمیسیون خاص آنها بررسی می شود.»

● شهربانو امانی، نماینده تهران: «با توجه به عرق ملی و منطقه‌ای، با حقوق زن برخورد‌های سلیقه‌ای نیز صورت می‌گیرد و در جنوب کشور این عرصه برای خانم‌ها تنگ‌تر است.»

خانواده تصویب شد

زهرا ابراهیمی

وی نیز داوطلبی خود را برای عضویت در کمیسیون اعلام کرد

مرضیه صدیقی در مورد علت اضافه شدن کلمه جوانان به کمیسیون گفت: «ما نمی‌خواستیم به اسم زنان مشکلی را حل کنیم و مشکلات دیگر را روی زمین بگذاریم. چندسال طول کشید تا با پیگیری‌های فراوان بالاخره کمیسیون زنان به این‌نامه داخلی مجلس اضافه شد. اضافه کردن یک کمیسیون دیگر برای جوانان در این وضعیت واقعاً دور از ذهن بود. در هر حال فکر کردیم حرکت برای بهبود وضع زنان و خانواده خیرش به جوانان هم برسد.»

صدیقی نیز داوطلبی خود را برای عضویت در کمیسیون اعلام کرد.

منیره نوبخت نیز خواست که افرادی با تخصص‌های لازم و تجربه کاری داوطلب عضویت در این کمیسیون شوند. وی در مورد لزوم ارتباط نزدیک با حوزه‌های علمیه گفت: «هم‌اکنون در مجلس مجتهدانی هستند که نظرات خوبی هم دارند. یکی از مصداق‌های تخصص همین اجتهاد است تا قوانین با ملاحظات اسلامی طرح و تصویب شود.»

نوبخت در مورد داوطلب شدن برای عضویت در کمیسیون گفت: من هم داوطلب عضویت ریاست کمیسیون خواهم بود.

مسئله اشتغال زنان، بازنشستگی پیش از موعد، پرداخت حق عائله‌مندی و تقلیل ساعات کار است.

دستجردی داوطلبی خود را برای حضور در کمیسیون زنان اعلام و پیشنهاد کرد که هیئت رئیسه نیز از میان زنان باشد.

فائزه هاشمی نیز گفت که امیدوار است هیئت رئیسه کمیسیون از میان زنان نماینده باشد. وی در مورد علت مخالفت همیشگی بعضی از نمایندگان با مسائل زنان گفت: «این مخالفت تنها از سوی پنج - شش نفر بود که بعضی از آنها اساساً با فعالیت‌های اجتماعی زنان مخالفتند و اعتقاد ندارند که زنان در این سطح مطرح باشند.»

شهربانو امانی، نماینده ارومیه، که با حذف کلمه جوانان موافق بود، گفت: «موضوع جوانان مقوله بسیار حساس و پرکاری است و در نتیجه ممکن است کمیسیون زنان را که هدف اصلی بود، تحت‌الشعاع قرار دهد، ضمن این‌که اضافه کردن جوانان ممکن است اصل کمیسیون را زیر سؤال ببرد.» وی اظهار امیدواری کرد که کارشناسان مسائل زنان با این کمیسیون همکاری نزدیک داشته باشند. امانی در مورد مخالفت همیشگی بعضی از نمایندگان با مسئله زنان گفت: «با توجه به عرق ملی و منطقه‌ای، با حقوق زن برخورد‌های سلیقه‌ای نیز صورت می‌گیرد و در جنوب کشور این عرصه برای خانم‌ها تنگ‌تر است.»

اشراف مردان به مسائل زنان، نبودن تعصب لازم در مردان برای حل مشکل زنان و وجود فرهنگ مردسالاری در جامعه، وجود عبارت «حداقل نصف اعضای کمیسیون باید زن باشد» لازم است. در پایان جلسه‌ای که کمیسیون زنان تصویب شد، زنان نماینده در گفت‌وگو با خبرنگار پارلمانی «زنان» اظهاراتی کردند: مرضیه وحیددستجردی در مورد تأثیر تشکیل این کمیسیون بر مسائل زنان جامعه گفت: «تشکیل این کمیسیون بیانگر جایگاه خاصی است که زنان در قوه مقننه پیدا کرده‌اند. لذا از این به بعد مسائل زنان با کمال آسایش و آرامش در کمیسیون خاص آنها بررسی می‌شود.»

وی مهم‌ترین مسئله زنان را که کمیسیون مزبور باید به آنها بپردازد، به چهار دسته تقسیم کرد و گفت: اولویت اول مشکلات زنان در دادگاه‌ها و مسائل حقوقی آنهاست، از جمله: طلاق، نفقه، مهریه، حضانت کودک، ازدواج مجدد و سوقت. اولویت دوم برخورد‌های اجتماعی خاص با زنان است، مثل نداشتن حق برداشت مادر از حساب فرزندان در بانک‌های کشور، منع مسافرت زنان بدون همراهی شوهر و... اولویت سوم مسائل فرهنگی و وجود برخی خرده فرهنگ‌های موجود در شهرهای حاشیای کشور و در میان اقلیت‌های قومی و مذهبی است، مثل ازدواج‌های زود هنگام دختران، اعمال تبعیض بین دختران و پسران، قرار دادن امکانات بیشتر در اختیار مردان درحالی‌که زنان ۷۰ درصد کارها را انجام می‌دهند، طلاق دادن زنان بدون تشکیل دادگاه و... اولویت چهارم

کمیسیون زنان در گفت‌وگو با مرضیه صدیقی

می‌خواستیم در مورد کم و کیف تصویب کمیسیون زنان، جوانان و خانواده با یکی از زنان نماینده مجلس گفت‌وگویی داشته باشیم. قرعه به نام مرضیه صدیقی، نماینده مشهد، افتاد. فوق‌لیسانس مهندسی راه و ساختمان دارد و تحصیل در دوره دکتری را به‌خاطر نمایندگی مجلس رها کرده است. فعال و پراترزی است. با تفکری که مسائل زنان را دست‌دوم می‌داند، مبارزه می‌کند و به سنت‌ها وفادار است. از ازدواج زودهنگام و البته مناسب و زندگی در خانواده گسترده دفاع می‌کند. گفت‌وگو با او را از اخبار مجلس شروع می‌کنیم:

● خانم صدیقی، چه خبر از مجلس؟

○ چه خبرهایی می‌خواهید؟

● اول بگوید جریان این مسابقه دفاع از حقوق زنان در مجلس چیست؟

○ ببینید معمولاً طرح‌ها و لوایح زیادی به مجلس می‌آید. الان شاید بالغ بر ۱۸۰ مورد طرح و لایحه در دستور کار داریم که حدود هفت مورد بیشتر مربوط به خانم‌ها نیست. یعنی ما از نظر کفی تعداد خیلی قابل توجهی از موضوعات خاص زنان را مطرح نکرده‌ایم.

● نسبت به دوره‌های قبل چه‌طور؟

○ شاید الان شرایط و موقعیت مناسب‌تر است. گویان که ما بخش مهمی از موفقیت خود را مدیون مجلس چهارم هستیم.

● فکر می‌کنید چه تغییری در ترکیب مجلس چنین زمینه‌ای را فراهم کرده است؟

○ به نظر می‌رسد در مجلس پنجم آقایان نماینده‌ای که روی رفع موانع و مشکلات زنان نظر مثبت دارند و باور دارند که این مشکلات باید به‌صورت قانونی حل شود، تعدادشان بیشتر است.

● به نظر تان چه اتفاقی افتاده که مردم چنین نماینده‌هایی به مجلس می‌فرستند؟

○ مقدار زیادی به افزایش آگاهی‌های جامعه و خود خانم‌ها برمی‌گردد. آنها نسبت به انتخاب‌هایشان حساس‌تر شده‌اند، چون فهمیده‌اند

که انتخابشان در سرنوشت آینده‌شان تأثیر دارد.

● اتحاد زنان را در مجلس چه‌طور می‌بینید؟

○ اتحاد و انسجام خیلی خوبی بین خانم‌ها برقرار است و من هیچ مشکلی در این رابطه ندیده‌ام. تمام طرح‌های مربوط به خانم‌ها که ارائه می‌شود، بدون استثنا امضای ده خانم نماینده را دارد. این نشان می‌دهد که همفکری و همکاری هست و حتی اگر اختلاف‌نظرهای جزئی هم باشد، خیلی خوب مطرح می‌شود و خیلی خوب هم به نتیجه می‌رسد.

● پشت پرده تصویب دو طرح اخیر چه خبر بود؟

○ سر طرح مهریه خیلی‌ها موافق مسائل زنان بودند ولی به مسئله شرعی‌اش شک داشتند. یکی از آقایان بعد از این که مسئله مهریه مطرح شد، رفته بودند قم. بعد که آمده بودند، گفتند: «من باید بروم استغفار کنم، برای این که رأی منفی دادم ولی بعد که رفتم قم و از آقایان علما پرسیدم، گفتند مجلس رأی درست داده.» این واقعاً نشانگر صداقت و سلامت فکر ایشان بود. یک نکته جالب دیگر این که از نقلیه مجلس شنیدیم در آن چند روزی که موضوع مهریه مطرح بود، میزان سفرهای قم به مراتب بیشتر شده بود. نقلیه می‌گفت چه شده که امروز همه دارند می‌روند قم؟

● یعنی زنان مجلس در نقلیه هم نیروی نفوذی دارند؟

○ نه نیروی نفوذی نداریم، درد دل‌کن داریم. برای این که راننده‌ها خسته شده بودند از بس رفته بودند قم.

● شما در جریان تصویب طرح چه تلاش‌هایی کردید؟

○ تلاش‌هایی که ما کردیم، صحبت‌های تک‌تک با آقایان بود. البته خیلی‌ها ممکن است قانع هم بشوند ولی زمان رأی‌گیری تحت تأثیر صحبت‌های منفی قرار می‌گیرند و مردد می‌شوند. زمان رأی‌گیری خیلی حساس بود. ما بخش شدیم و حتی امضای آقایان را چک کردیم. البته این شاید گفتش خیلی خوب نباشد ولی به دلیل احساس مسئولیت شدید، تک تک، سراغ آقایان می‌رفتیم و جای خوشحالی



● ما با آقای عباسی و نوع فکر ایشان بحثی نداریم.

● البته برای ایشان احترام قائلیم؛ یعنی اگر قائل نباشیم، نمی‌توانیم کار کنیم.

○ فکر می‌کنید در دور بعدی زنان بندرعباس به ایشان رأی بدهند؟

● زن‌ها را می‌دانم که رأی نخواهند داد.

● حالا زن‌ها در بندرعباس تا چه حد امکان رأی دادن داشته باشند، این هم جای سؤال دارد.



است که آقایان معتقد به طرح هم در مجلس راه افتاده بودند و دوستانشان را تشویق می کردند که حتماً رأی مثبت بدهند. ما بدون کمک آقایان در مجلس کارمان را از پیش نمی بریم. وقتی آقایانی که روابط عمومی شان قوی است، قانع می شوند، مطمئناً یک طیف وسیعی را قانع می کنند.

● بعد از کنترل امضاها، مخالفان ممکن است از ناحیه خانمها توییح شوند؟

○ (می خندد) نه، ما برای تمام آنها احترام قائل هستیم. به اعتقاد ما حتی رأی های منفی هم نمودی از آرای این ملت است ولی باید روی بعضی طرز تفکرها کار بشود. هم روی نماینده ها و هم روی مردم. ما رأی ها را چک می کردیم به خاطر این که عده ای تردید داشتند. ما می بایستی نگذاریم در لحظه های آخر تردیدشان تبدیل به رأی منفی شود.

● جدی ترین مخالف در جریان طرح کمیسیون زنان که بود؟

○ فکر کنم دیگر تقریباً همه این را می دانند که آقای عباسی یک مقدار با مسائل مربوط به زنان مخالفت می کنند و نظر ایشان این بود که اگر برای خانمها کمیسیون تشکیل شود، برای تمام اقشار و گروه های سنی و جنسی مختلف نیاز به کمیسیون خواهد بود.

● آقای عباسی با همه چیز مخالفت می کنند یا با مسائلی که مربوط به زنان است؟

○ البته ایشان همیشه هم موافق هستند و هم مخالف. در بعضی از طرح ها و لوایح نمی شود گفت با همه چیز مخالفت می کنند ولی در رابطه با مسائلی که مربوط به زنان است، تا جایی که ما دیدیم، همیشه اسم ایشان در لیست مخالفان بوده است.

● هیچ وقت سعی نکردید که به درون جبهه مخالف راه پیدا کنید و ببینید مسائلمان واقعا چیست؟

○ البته ما به صورت دوستانه با ایشان صحبت می کنیم. هیچ مشکلی هم در برقراری ارتباط نداریم. مثلاً بارها و بارها با آقای عباسی صحبت کردیم ولی ایشان یک دیدگاه مشخص دارند که بعید می دانم با صحبت های ما یا با ارائه آمار و ادله این طرز نگرش و تفکر تغییر کند.

● یعنی فکر می کنید این جریان تریبی است؟

○ فکر می کنم یک جریان اعتقادی است. یعنی اعتقاد و باور دارند که زن جایش تعریف شده است، یک جای مشخص دارد و بیشتر از آن هم نباید به مسائل زنان پرداخت. ما احساس می کنیم انرژی مان را باید روی افرادی بگذاریم که وسط هستند. افرادی که با صحبت و بحث قابل تغییرند، نه کسانی که این باور و اعتقاد در خونشان است که مسائل زنان یک مسئله دست اول نیست.

● ایشان محکم استناد می کنند به قرآن و به نظر فقها. شما چه می گوید؟

○ اعتقاد من این است که اسلام دینی پویاست. وقتی ما می گویم فقه جعفری برترین مذهب است، فقط به خاطر پویایی اش است. یعنی نیامده یک

کلیشه ای را تعریف کند و بگوید تا هزار سال دیگر هم همین کلیشه را باید اجرا کنید. برای این که شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی روز ایجاب می کند که روی دستورات فکر کنیم. یعنی وقتی می گویند زن ها باغ های شما هستند، چرا این را از نید مثبت نمی بینیم؟ به محاسن یک باغ نگاه کنیم. زن ها چه قدر ثمره یک اجتماع هستند؟ چرا با این دید نگاه نکنیم؟

● خبرنگارها با ایشان زیاد بحث کردند. شما با ایشان چه بحث هایی می کنید؟

○ ما بحث فردی با آقای عباسی نداریم، جز این که همیشه از ایشان گله کنیم.

● فکر می کنید در دور بعدی، زنان بندرعباس به ایشان رأی بدهند؟

○ فکر نمی کنم. برای این که هر چه زمان جلوتر می رود، بالاخره آگاهی ها و روشنگری ها بیشتر می شود. زن ها را می دانم که رأی نخواهند داد، حالا زن ها در بندرعباس تا چه حد امکان رأی دادن داشته باشند، این هم جای سؤال دارد.

● کار کمیسیون به کجا رسید؟ عضوگیری کرده؟

○ بعد از شور دوم همه مصوبات مجلس باید برود شورای نگهبان، تأیید بشود، برگردد و بعد اجرا شود. طرح کمیسیون هنوز از شورای نگهبان برنگشته است ولی هر روز ممکن است بیاید.

● شما با شورای نگهبان هم رایزنی می کنید؟

○ بله، وقتی طرح های حساسی مثل مهریه را داشته باشیم، با شورای نگهبان هم صحبت می کنیم.

● خانمها به طور متوسط روزانه چه قدر وقت برای مجلس می گذارند؟

○ فرق دارد. هر خانمی برای خودش برنامه ریزی می کند، برحسب کار کمیسیون خود. چون ما برنامه هایمان مستقل است. فرضاً من در دفتر خودم ممکن است جلسات خودم را برنامه ریزی کنم یا بروم در دستگاه اجرایی.

● شما چند ساعت برای مجلس وقت می گذارید؟

○ منتهای تقریباً چهار ساعت که شب می خوابم و آخر شب که برای بچه ها یک وقتی می گذارم، بقیه در اختیار مجلس است. من دانشجوی دکترای راه و ساختمان علم و صنعت بودم. ترم اولم مصادف شد با شروع کار مجلس و ناچار ترک تحصیل کردم. فکر کردم اگر بخوام چهار سال تمام وقتم را بدهم به مجلس و درس هم بخوانم، امکان پذیر نیست.

● چند فرزند دارید؟

○ چهار تا بچه دارم، یک دخترم ازدواج کرده و دو پسر و یک دختر دیگر در خانه هستند.

● شنیده ام دخترتان را ۱۴ سالگی شوهر داده اید!

○ بله، دختر من در ۱۴ سالگی پایش را جای پای مادرش گذاشت. من خودم ۱۳ سالگی ازدواج کردم.

● چند سال پیش؟

○ الان ۳۹ سالم است. از ۲۶ سال پیش با

همسرم زندگی کرده ام.

● چه طوری شما در این شرایط دختر ۱۴ ساله را شوهر دادید؟

○ من در این شرایط هم اعتقاد دارم که ازدواج زود و به موقع و مناسب بهترین راه تضمین مسیر آینده زندگی است.

● دخترتان مدرسه می رفت؟

○ دبیرستان می رفت که الان تمام شده.

● مدرسه اجازه می داد که دختر ازدواج کرده در آنجا درس بخواند؟

○ نه خیر. مخفیانه ازدواج کرده بودند، همان کاری که خودمان آن زمان کردیم. در شناسنامه اش ننوشتیم. متأسفانه این هم یکی از مشکلات نظام جمهوری اسلامی است. من به این مسئله اعتقاد دارم و درباره آن با آقایان وزارت آموزش و پرورش بحث کردم ولی همیشه از مشکلات و تبعاتش می ترسند. البته بعد از انقلاب این مسئله آزاد شد. یعنی ازدواج در دبیرستان برای دختران آزاد شد اما ظاهراً نتوانستند کنترل کنند و تبعاتی داشت.

● خوب، واقعا اگر همه دخترها بخواهند ۱۴ سالگی ازدواج کنند، چه اتفاقی می افتد؟

○ خوب فرق می کند. دختر دوم من الان ۱۵ سالش است ولی احساس می کنم الان برای ازدواجش زود است. دختر اولم خیلی زود به بلوغ فکری رسید و احساس می کردم مسیر زندگی اش مشخص است. بعد هم قسمتش شد. ازدواج یک مقدار زیادی هم قسمت است. احساس هم کردیم شوهرش آدم مؤمن و خوب و مناسبی است. کما این که الان چهار سال است ازدواج کرده اند و خیلی هم با هم خوب هستند.

● داماد چند سالش بود؟

○ ده سال اختلاف سن داشتند. ۲۴ سالش بود.

● الان پشیمان نیستند؟

○ نه، خیلی هم همیگر را دوست دارند. دخترم تمام این چهار سال هم شاگرد اول شده بود.

● حضور یک عروس و داماد کوچولو در خانه شما باعث به وجود آمدن مشکلی برای بچه های دیگر نمی شد؟

○ نه، برای این که به هر حال هر دوی آنها مشغول تحصیل بودند و کار داشتند و قسمت اعظم وقتشان را خارج از خانه بودند. در خانه هم سعی می کردند ارتباطات اجتماعی و فرهنگی را حفظ کنند. بچه های ما هم خیلی خوب درک کرده بودند و اصلاً کل فضای خانه این آمادگی را داشت. من خودم هم با پدرشوهر و مادرشوهرم زندگی می کنم. قبلاً هم با مادریزرگ و پدریزرگشان زندگی می کردیم. یعنی در خانه ما چند نسل با هم زندگی می کنند.

● یعنی هنوز یک خانواده گسترده هستید؟

○ بله، ما به صورت گسترده زندگی می کنیم. الحمدلله، محاسنش را هم داشته ایم و خوب هم بوده



دانشجویان:

- یکی از مسئولان دانشگاه گفتند: «فکر کنید اینجا فرانسه است. مگر آنجا صبح تا شب از این اتفاقات نمی افتد؟»
- می خواهم ببینم اگر دختری یکی از مسئولان در همین دانشکده درس می خواند، همین قدر ساده از کنار این جریان - حتی اگر شایعه باشد - می گذشتند؟
- آیا واقعاً روزی که برای خوشامد داوطلبان کنکور و البته دریافت مبالغ بیشتر برای ثبت نام، ظرفیت پذیرش دانشجو را بالا می بردند، نباید فکر می کردند که این تعداد دانشجو را کجا باید جا بدهند؟!
- قرار نبود خبرنگارها وارد این قضیه شوند... شما خبرنگارها فقط می چسبید به موضوعات داغ و جنجالی که خواننده جذب کنید.

آفرین شهریاری

عکس: ناهید رنجبر

جریان دانشگاه آزاد

سری تکان می دهد که یعنی «برو دنبالش. سوژه مهمی است.» ... نگاهش می کنم و سری تکان می دهم که یعنی «این یکی را من نیستم» و می دانم که درست مثل همیشه معافم نخواهد کرد. چند دقیقه بعد همه سرکار خود برمی گردیم. اغلب همین طور است.

سه شنبه، ۲۹ آبان

تلفن باز زنگ می زند. باز کسی گوشی را برمی دارد. می شنوم که همکارم آدرس مجله را به کسی می دهد.

یک ساعتی می گذرد. این بار زنگ در را می زنند و دو دختر که بعداً می فهمم از دانشجویان دانشگاه آزاد هستند، وارد می شوند. نیم ساعتی می مانند و بعد می روند. باز همه دور هم جمع می شویم و خبر را می شنویم:

این دو دختر از دانشجویان رشته ارتباطات بودند و گفتند این ماجرا واقعاً اتفاق افتاده و دانشگاه را به این دلیل ده روز تعطیل کرده اند. آنها می گفتند بعد از تجاوز دختر را به بیمارستانی که نزدیک دانشگاه است، برده اند و حتی مدعی بودند که یکی از مسئولان بیمارستان در جواب

دوشنبه، ۲۸ آبان
تلفن زنگ می زند. همکارم گوشی را برمی دارد. از دور، جسته و گریخته، جملاتی می شنوم:
- کی؟ ... شما مطمئنید؟ ... چه رشته ای؟ ... مدرکی هم دارید؟ ...

حدس می زنم که یکی از همین تماس های عادی روزمره باشد. به کارم ادامه می دهم... باز می شنوم:

- خانم، ما تا مطمئن نباشیم، نمی توانیم چیزی بنویسیم... برایمان نامه بنویسید، چاپ می کنیم.

معمولاً همین طور است. وقتی در یکی از این تماس ها خبر مهمی داده می شود، همه ظرف کمتر از یک دقیقه دور هم جمع می شویم و گیرنده خبر جزئیات خبر دریاقتی را شرح می دهد:

پشت خط خانمی بود، مادر یکی از دانشجویان گویا، گله مند از سکوت مجله ای که مدعی دفاع از حقوق زنان است شایعه ای که پخش شده را تکرار می کرد و می گفت که ظرف دو هفته این دومین باری بوده که در مجتمع ولیعصر دانشگاه آزاد در میدان امام حسین به یک دختر تجاوز شده است. سردبیر درست مثل همیشه نگاهم می کند و

تلفن دفتر مجله به صدا درآمد. مادری با هیجان اطلاع می داد که یک کارگر ساختمانی به یکی از دختران دانشجوی مجتمع ولیعصر دانشگاه آزاد تجاوز کرده و دانشگاه به مدت ده روز تعطیل شده است...

فردا خبر را روزنامه های صبح چاپ کردند:

... جمع زیادی از دانشجویان دختر این دانشگاه روز گذشته با تحصن در برابر این مجتمع دانشگاهی با سر دادن شعار امنیت دانشجو در محیط دانشگاه تأمین باید گردد، خواستار بهسازی و تجهیز فضای آموزشی این دانشگاه شدند.

... مهندس شکرریز، رئیس دانشگاه آزاد واحد مرکزی، نیز ضمن تکذیب هتک حرمت به یکی از دانشجویان این واحد گفت: «اینها شایعه ای بیش نیست و عده ای می خواهند حیثیت دانشگاه را خدشه دار سازند...»

(جمهوری اسلامی ۲۹ آبان)

آیا واقعا چنین حادثه ای رخ داده است؟ اگر بله، چه کسی باید پاسخگو باشد؟ ... و اگر خیر، ماجرا از کجا شروع شد؟ چرا و چه طور دهان به دهان گشت؟ ...
کلید یک گزارش دیگر از همین جا زده می شود: گزارشی در پی کشف واقعیت... █





واقعا چه بود؟!

پیگیری‌های آنها برای کشف صحت و سقم جریان گفته: چه قدر ساده‌ایند! فکر می‌کنید به فرض هم که چنین مسئله‌ای اتفاق افتاده باشد، با این عنوان در دفاکتو ثبت می‌شود؟!

سرمدبیر نگاهی می‌کند و من دیگر منتظر نمی‌مانم. گوشی تلفن را بررسی دارم و شماره می‌گیرم. از دوستی که گوشی را برمی‌دارد، می‌پرسم ماجرا را شنیده است یا نه:

دانشجوی الهیات بود. گفت این مسئله را تازه از من می‌شنود و ادامه داد که این مدت مشکل بوق نداشته‌اند ولی دیروز بعد از ظهر یک‌دفعه بوق دانشگاه مشکل پیدا کرده و کلاس‌ها را تعطیل کرده‌اند. می‌گفت مسئولان گفته‌اند برای تکمیل عملیات ساختمانی دانشگاه ده روز تعطیل است.

#

روزنامه‌ها که می‌رسند، می‌بینم خبر را نوشته‌اند. از ذهن می‌گذرد که آیا واقعا چنین چیزی اتفاق افتاده است یا مسئله واقعا خدشه‌دار کردن حیثیت دانشگاه آزاد بوده؟ آیا مشابه چنین اتفاقی در سایر مکان‌های عمومی و خصوصی روی نمی‌دهد؟ واقعا چرا این یک مورد به‌خصوص این‌همه

سروصدا ایجاد کرده؟ و آیا...
نخیر، انگار درگیر مسئله شده‌ام.

چهارشنبه ۳۰ آبان و روزهای بعد از آن حالا دیگر خیلی‌ها در مورد شایعات اخیر دانشگاه آزاد واحد مرکز صحبت می‌کنند:

یکی می‌گفت این دختر دانشجوی رشته روان‌شناسی بوده. شب ساعت هشت می‌بینند جزوه‌اش را جا گذاشته، به دانشگاه برمی‌گردد که یکی از کارگران... می‌گفت اینها را از دختر عموش شنیده و دختر عموش هم از دخترخاله دوستش و دخترخاله دوستش از...
دیگری می‌گفت این دختر دانشجوی رشته ارتباطات و خواهرزاده دوست شوهر همکارش بوده و بعد از این ماجرا او را به آمریکا فرستاده‌اند.

و باز هم دیگری چیز دیگر می‌گوید و الی آخر. هیچ‌کس نمی‌داند ماجرا از کجا شروع شده، هیچ‌کس رازی اولیه را نمی‌شناسد و این‌گونه است که احتمال می‌دهم باز هم مثل همیشه یک کلاغ، چهل کلاغ شده باشد. با این حال هنوز نمی‌توانم انکار کنم که: تا باشد چیزی، مردم نگویند چیزیها.

#

در مجالس مختلف هرکسی سعی می‌کند به این داستان بال و پری بدهد و موجبات سرگرمی حاضران را فراهم کند. تنها چیزی که مطرح نیست، پرداختن به این مسئله و یا حداقل بررسی دلایل بروز آن است - البته اگر که در اصل مسئله‌ای بوده باشد!

سه‌شنبه، ۱۳ آذر
صبح ساعت هشت و نیم تلفن زنگ می‌زند. گوشی را برمی‌دارم و صحبت می‌کنم.

دوستی بود که می‌گفت امروز ساعت نه صبح قرار است دکتر جاسبی در نشستی با دانشجویان مجتمع ولیعصر در مورد وقایع اخیر این واحد توضیح‌حافی بدهد.

منتظر نگاه سردبیر نمی‌مانم. دفتر و دستک و ضبطم را برمی‌دارم... نیم ساعت بعد جلوی مجتمع ولیعصر از ماشین پیاده می‌شوم. تعداد زیادی از دختران و پسران دانشجو دم در ورودی ایستاده‌اند. چند دانشجو از مغازه کنار مجتمع (سوپرگروخت برادران) چای به‌دست خارج می‌شوند!

جلو می‌روم و از یکی از دانشجویان می‌پرسم:
● این نشستی که با دکتر جاسبی دارید، کجا برگزار می‌شود؟



● رئیس دانشکده هنر: به جان همگی شما چنین اتفاقی نیفتاده... من باید آدم پستی باشم که جان همه شما را قسم بخورم.

○ بچه‌ها قرار است در محوطه جمع شوند ولی ما نشنیده‌ایم که دکتر جامسی هم قرار است تشریف بیاورند!

● ساعت که از نه گذشته، پس کی قرار است جمع شوند؟

○ قرار ما با بچه‌ها ساعت ده بوده، نه نه.

دوستی را که صبح خبر این نشست را به من داد، به یاد می‌آورم و با خود فکر می‌کنم که در نقل یک خبر به این سادگی چه قدر اشتباه شده است.

بعد از صحبت با دانشجویان فهمیدم که این نشست چندانی رسمی نیست و در واقع گفت‌وگویی است بین دانشجویان رشته هنر و رئیس دانشکده‌شان، آقای باباشاهی.

*

ساختمان‌ها به‌منظر نیمه‌ساخته می‌رسند و در گوشه و کنار مجتمع آجر و خاک و وسایل بنایی هنوز به چشم می‌خورد.

جلوتر می‌روم. کنار در ورودی هر کدام از سه ساختمان موجود در محوطه اطلاعیه‌ای با مضمون زیر پهنه می‌شود:

بسمه‌تعالی

به اطلاع دانشجویان عزیز می‌رساند که در مدت تعطیلی ده روزه مجتمع ولیمصر (عج) اقدامات اساسی زیر جهت تأمین شرایط مناسب ادامه روند آموزش‌های نیمسال اول تحصیلی صورت گرفته است که مسلماً تحقق آنها همزمان با برقراری کلاس‌های درس به این سرعت و کیفیت میرسد.

۱- فعال ساختن پست برق اختصاصی مجتمع و رفع موانع اصلی تأمین نور کافی کلاس‌ها و گرمایش ساختمان‌ها

۲- تبلیل انشعاب قبلی آب مجتمع به انشعاب متناسب با نیاز (رفع مشکل قطع مکرر آب ساختمان‌ها)

۳- برداشتن کامل آسفالت قبلی محوطه و آسفالت‌کاری مجدد ضمن حفر چهار حلقه چاه چلبنی مورد نیاز محوطه برای مواقع بارنگری توضیح:

تحقق هر سه مورد بالا مستلزم انجام حفاری چند روزه و نسبتاً وسیع در قسمت ورودی و قطع تردد در محوطه مجتمع بوده است.

۴- اتمام عملیات بنایی محوطه و داخل ساختمان‌ها

۵- نصب درب‌های آسانسور در طبقات

۶- رفع نقایص موجود در سیستم آب و فاضلاب و دستشویی‌ها

از دانشجویان عزیز به‌خاطر درک واقعیت و ضرورت امر تعطیلی چند روزه مجتمع تشکر می‌شود و...

رئیس مجتمع دانشگاهی ولیمصر

به نظرم عجیب می‌رسد که بچه‌ها پیش از یک ماه در دانشگاهی که آب و برق و فاضلابش مشکل داشته، درس خوانده‌اند. فکر می‌کنم: مسئولان دانشگاه روزی که قرار شد دانشجویان را به اینجا منتقل کنند، با خود چه فکری می‌کردند؟!

*

همه چیز آنقدر بهم و عجیب است که تصمیم می‌گیرم برای به‌هم دوختن تصاویر و تکمیل پازلی که سوژه گزارشم شده، از دانشجویان کمک بگیرم:

● جلسه‌ای که با آقای باباشاهی دارید، بالاخره کجا برگزار می‌شود؟

○ جلسه؟! ما می‌خواهیم در محوطه دانشگاه تحصن کنیم.

● تحصن کنید که چه بشود؟

○ ما دانشجویان اینجا خیلی چیزها کم داریم. می‌خواهیم یک نفر حرف‌هایمان را بشنود و این کمبودها را برطرف کند.

● اصلاً چه‌طور شد که شما را از خیابان ولی عصر منتقل کردند اینجا؟

○ شنیدیم که گفتند ما را آورده‌اند اینجا که آدم شویم!

دختری که کنارم ایستاده، درحالی که سعی می‌کند در کیف خود جایی برای کتاب قطوری که از دوستش گرفته، پیدا کند، می‌گوید:

○ دانشجو زیاد گرفتند، مجبور شدند ما را از ولی عصر بیاورند اینجا. پرسیدیم: «چرا اینجا؟» گفتند: «زمین ارزان بوده.» خوب میدان شوش که زمین ارزان‌تر است!

و آنقدر هیجان‌زده است که اجازه نمی‌دهد سؤال دیگری بپرسم. ادامه می‌دهد:

○ ما اصلاً احساس امنیت نمی‌کنیم. حتماً شنیده‌اید که به یکی از دخترها تجاوز شده.

بچه‌ها دل پُری دارند و احساس می‌کنم بیشتر آنها این قضیه را مستمکی کرده‌اند برای بیان خواست‌های خود. این‌طور به‌نظر می‌رسد که این جابه‌جایی و وضعیت فعلی دانشکده برای آنها خیلی گران تمام شده است. می‌خواهم ببینم چه‌قدر در مورد این ماجرا اطلاع دارند. می‌پرسم:

● پس این شایعه تجاوز صحت دارد؟

○ چرا می‌گویید شایعه؟ همه می‌دانند. دو نفر از بچه‌های ورودی ۷۵ بوده‌اند.

● دو نفر؟! دخترى که کنارم ایستاده، با خنده می‌گوید:

○ دومی فرار کرد!

حالا دیگر دورم را تعداد زیادی از دانشجویان کتک‌خوار پر کرده‌اند. می‌پرسم:

● این دو نفر، و به‌قولی یک نفر، در چه رشته‌ای درس می‌خواندند؟

○ ارتباطات.

پسری که تازه به جمع پیوسته، می‌گوید:

○ نه بابا. از بچه‌های روان‌شناسی بودند.

● مثل این‌که اطلاعات دقیقی ندارید. پس چه‌طور این‌قدر مطمئن حرف می‌زنید؟

از میان آن همه، یک نفر می‌گوید:

○ شما واقعاً فکر می‌کنید اگر شایعه بود، این‌قدر خوب با ما برخورد می‌کردند؟ اگر شایعه بود آن روز که ما در محوطه جمع شده بودیم، می‌آمدند ما را مضرک می‌کردند ولی آمدند، وقت گذاشتند، معذرت‌خواهی هم کردند.

در این حرف نکته‌ای می‌بینم. به‌منظر می‌رسد از آنجا که بعضی مسئولان به‌حرف زیردستانشان گوش نداده‌اند و از آنجا که دانشجو اغلب حس نکرده که به رسمیت شناخته می‌شود، برخورد مسئولان دانشگاه تعجب همه را برانگیخته است.

با خود فکر می‌کنم آیا من هم اگر جزئی از این جمع می‌بودم، چنین تصویری نمی‌کردم؟

به اطرافم نگاه می‌کنم. حالا تعدادی دانشجو جلوی دانشکده هنر جمع شده‌اند. به سمت آنها می‌روم. بقیه هم دنبالم می‌آیند. می‌پرسم:

● با توجه به این‌که ماجرا بین شما دانشجویان چنین واکنشی ایجاد کرده، به‌نظرتان عجیب نیست که خانواده این دختر هیچ اقدامی نکرده‌اند؟

○ این چه سؤالی است؟ کدام خانواده‌ای می‌آید با جنجال آفرینی آبروی دخترش را ببرد؟!

دختری که روبه‌رویم ایستاده و اسباب و اثاثیه‌اش نشان می‌دهد از بچه‌های رشته معماری است، می‌گوید:

○ یکی از مسئولان دانشگاه گفتند: «فکر کنید اینجا فرانسه است. مگر آنجا صبح تا شب از این اتفاقات نمی‌افتد؟» من می‌خواهم ببینم اگر دختر یکی از این مسئولان در این دانشکده درس می‌خواند، همین‌قدر ساده از کنار جریان می‌گذشتند؟ خانواده من و تمام دوستانم از بابت این مسئله - حتی اگر شایعه باشد - نگرانند. تکلیف ما چیست؟

دختر دیگری رو به جمع می‌کند و می‌گوید:

○ اصلاً این همه هیاهو برای چیست؟

بعد نگاهی به من می‌اندازد و ادامه می‌دهد:
○ ما واقعاً چیزی نمی‌دانیم. هنوز هم نفهمیده‌ایم که بالاخره چنین چیزی بوده یا نه.
دانشجوی دیگری که تازه از راه رسیده، می‌گوید:

○ چه خبر است؟ ممرکه گرفته‌اید؟
یکی - دو نفر از میان جمع می‌گویند:
○ این خانم خبرنگار مجله زنان است.
دانشجوی تازه‌از راه رسیده عصبانی می‌شود و می‌گوید:

○ مگر قرار نبود خبرنگارها وارد این قفسه نشوند؟ ما که نمی‌خواستیم مسئله جنبه سیاسی پیدا کند. خودمان امروز آنقدر می‌ایستیم تا مشکلاتمان حل شود.

و بعد رو به من می‌کند و می‌گوید:
○ شما خبرنگارها فقط می‌چسبید به موضوعات داغ و جنجالی که خواننده جذب کنید.

ساعت ده که می‌شود، آقای باباشاهی به محوطه می‌آید و درحالی که لبخند می‌زند، از بچه‌ها می‌خواهد به سالن اجتماعات در طبقه ششم بروند. اول همه‌ها به‌ها می‌شود ولی در نهایت جمع تصمیم می‌گیرد که این دعوت را بپذیرد. با جمع همراه می‌شوم. از در که داخل می‌شوم، درهای آسانسورها توجهم را جلب می‌کند. در یکی از آسانسورها را باز می‌کنم. پشت در فضایی خالی است که صدای ستور را از طبقات پایین به بالا هدایت می‌کند. گویا ده روز برای نصب اتاقک‌های آسانسورها کافی نبوده است. در گوشه و کنار هنوز فرغون و استانبولی و آجر و سیمان دیده می‌شود.

در سالن اجتماعات میز و تریبون و تشکیلات را آماده می‌کنند. آقای باباشاهی صحبت را با شعری از حمید مصدق شروع می‌کند: «سبب دندان‌زده از دست تو افتاد به خاک...» و من انگلیشه‌کنان غرق این پندارم: «که چرا | خانه کوچک ما | سبب نداشت»

حالا دانشجویان کمی آرام شده‌اند. آقای باباشاهی نگاهی به جمع می‌اندازد و از دانشجویان برای این که دعوتش را پذیرفته‌اند، تشکر می‌کند که دوباره همه‌ها می‌شود. دانشجویان معترضند. کسی از بین جمعیت می‌گوید: «این ما بودیم که شما را وادار به شنیدن حرف‌هایمان کردیم»، حرفش نوعی اظهار وجود است شاید. نوعی فریاد برای این که بگوید: «ما هستیم، وجود داریم و کسی نباید به مشکلاتمان رسیدگی کند...»

آقای باباشاهی پیش از آن که دانشجویان راجع به قفسه تجاوز صحبتی بکنند، می‌گوید: «شما دارید آبروی خودتان را با این شایعه‌ای که سر از رادیوهای دیگر هم درآورده، می‌سیرید... به‌جان همگی شما چنین اتفاقی نیفتاده... من باید آدم پستی باشم که جان همه شما را قسم بخورم.» و بعد درحالی که سعی می‌کند صبوری خود را از

● رئیس دانشکده هنر: ما در مورد این شایعه کذایی حرف‌هایمان را

زده‌ایم، از این لحظه به بعد هرکس در این مورد حرفی بزند، اخراجش می‌کنم.

وعید خسته شده‌اند، اعتراض می‌کنند و می‌گویند که تا آن موقع تقریباً تمام کسانی که امروز در این سالن جمعند، فارغ‌التحصیل شده‌اند...

آقای باباشاهی بدون توجه به اعتراض دانشجویان، درحالی که مشکلات فنی ساختمان‌های قبلی دانشکده هنر را یادآور می‌شود، می‌گوید: «شما خودتان هم می‌دانید که ما در آن محل به علت نزدیکی به مرکز شهر تحت فشار بودیم». چنان‌گویی بلند می‌شوند. همه‌ها می‌کنند که: «ما آنجا مشکلی نداشتیم... یکی از دانشجویان درحالی که به نشانه اعتراض کفش را جمع می‌کند که از سالن خارج شود، رو به آقای باباشاهی می‌کند و می‌گوید:

- ما می‌خواستیم حرف بزنیم.
- خوب بزنید!

- شما نمی‌گذارید! (و عصبانی از سالن خارج می‌شود).

- در مورد جابه‌جایی دانشگاه دیگر بحثی نداریم. مطلقاً امکان این که ساختمان دانشگاه ده ساتی‌تر جابه‌جا می‌شود، وجود ندارد.

دانشجویی که کنارم نشسته بود، گفت: «این دومین بار است که امروز اجازه صحبت به ما داده نمی‌شود. این درست که حالا و امروز صحبت در مورد جابه‌جایی دانشگاه کاری بی‌مورد است ولی آیا واقعاً مسئولان دانشگاه آزاد پیش از آن که به انتقال دانشجویان اقدام کنند، نباید به مشکلاتش فکر می‌کردند و آیا واقعاً روزی که برای خوشامد داوطلبان کنکور و البته دریافت مطالب بیشتر برای ثبت‌نام، ظرفیت پذیرش دانشجو را بالا می‌برند، نباید فکر می‌کردند که این تعداد دانشجو را کجا باید جا بدهند؟!»

دست ندهد، می‌گوید: «از شما انتظار دارم شدیداً با این مسئله برخورد کنید... ما در مورد این شایعه کذایی حرف‌هایمان را زده‌ایم، از این لحظه به بعد هرکس در این مورد حرفی بزند، اخراجش می‌کنم.»

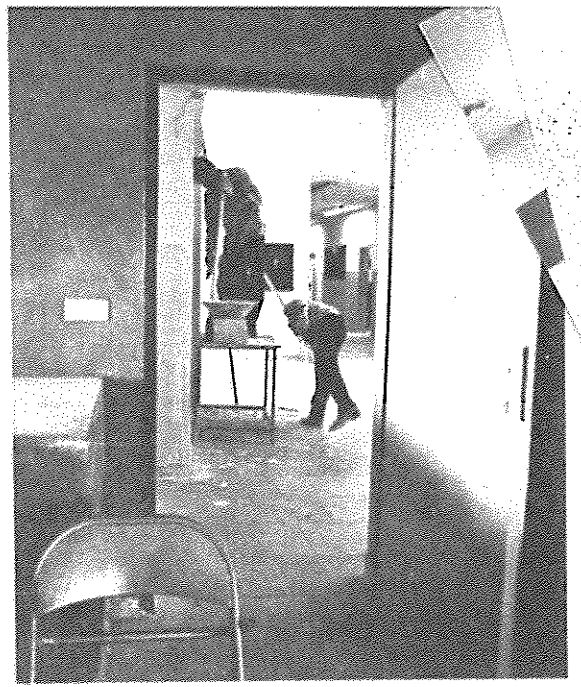
یکی از دانشجویان معترض بود که در واقع آقای باباشاهی با گفتن این یک جمله اجازه هرگونه پرسش و پاسخی در مورد این شایعه را از ما گرفتند.

آرامش محیط با بیان این جمله از بین می‌رود. پسری اهانت می‌کند. صبوری آقای باباشاهی به انتها می‌رسد و از انتظارات می‌خواهد که چند نفر را بین پسرها بفرستد.

جلسه تقریباً به‌هم می‌ریزد. آقای باباشاهی میکروفون را خاموش می‌کند. برایش لیوان آبی می‌آورند. چند دقیقه سکوت می‌کند و بعد درحالی که سعی می‌کند آرامش از دست‌رفته خود را بازیابد، میکروفون را روشن می‌کند و...

تعداد دانشجویانی که در سالن اجتماعات جمع شده‌اند، خیلی زیاد است. آنها که خسته می‌شوند، کم‌کم کنار تریبون روی زمین می‌نشینند. با آنکه بیش از یک ساعت است که در سالن نشسته‌ایم، هنوز نگاه هیچ‌یک از دانشجویان آرام نیست... بحث دیگر منحرف شده و به مسئله انتقال دانشجویان از خیابان ولی عصر به میدان امام حسین کشیده شده است. آقای باباشاهی می‌گوید: «دانشگاه دو زمین دیگر در پونک و شیرک غرب دارد... در نظر داریم دانشکده هنر را هم ظرف دو - سه سال آینده به پونک ببریم.»

دانشجویان که به‌منظر می‌رسد دیگر از وعده و



● یکی از دانشجویان: همه دنیا در مورد این مسئله اخیر خبر دارند. آن وقت شما از لامپ مهتابی و آرایش دخترها حرف می‌زنید؟!؟

می‌رسد و می‌گوید: «شما اخراجید آقا...» آن پسر که گویا واقعاً متوجه نیست که چه می‌کند و چه می‌گوید - و شاید هم هست و این‌طور وانمود می‌کند - خود را به زمین می‌اندازد... از دور می‌توانم لرزش دست آقای باباشاهی - ببینم. تلاش برای آرام کردن محیط بی‌فایده است... آن پسر بلند می‌شود، به سمت آقای باباشاهی می‌رود و رو به جمع می‌کند و می‌گوید: «من دست این استاد بزرگوار را می‌بوسم.» و دست آقای باباشاهی را می‌گیرد. همه می‌خندند. آقای باباشاهی عصبانی می‌شود. دستش را می‌کشد و می‌گوید: «این مسخره‌بازی‌ها چیست آقا...» از آن پسر اصرار و از آقای باباشاهی انکار... بعضی می‌خندند و

جمله تقریباً از هر شوروحالی افتاده است. بحث بر سر جزئیاتی، و از یک باب کلیاتی، مثل نبود کتاب و کتابخانه و کمبود لامپ مهتابی و نوع پوشش دختران دانشجو و... است که یک‌دفعه پسری با ریش انبوه و موهای نسبتاً بلند از جمع جدا می‌شود. کنار آقای باباشاهی می‌ایستد و رو به دانشجویان فریاد می‌زند: «اینجا چه خبر است؟ همه دنیا در مورد این مسئله اخیر خبر دارند. آن وقت شما از لامپ مهتابی و آرایش دخترها حرف می‌زنید؟!؟»

از نوع بیان کلمات و حرکاتش حدس می‌زنم دانشجوی رشته نمایش باشد... دوباره همیشه می‌شود... صبرِ آقای باباشاهی بار دیگر به انتها

رئیس دانشکده هنر:

برای مصاحبه وارد اتاقی می‌شویم که تقریباً برهنه است، رویه‌روی هم پشت میزی می‌نشینیم. اول از همه اسم را می‌پرسد و بعد آدرس و تلفن محل را. مستخدم چای می‌آورد. استکان‌ها قدیمی و لب‌پریده هستند. دانشکده، دانشکده هنر است. شاید به همین دلیل صدای کلنگ زدن موسیقی متن مصاحبه ما شده است! نگاهی می‌کنم که یعنی: «این‌طور که نمی‌شود مصاحبه کرد... کسی را صدا می‌زنند. آرام چیزی می‌گویند و آنگاه شخص می‌رود. چند دقیقه بعد صدای کلنگ زدن قطع می‌شود و من یک‌دستم می‌روم سراغ مطلب»

من هی قسم بخورم که نیست، آنها هی قسم بخورند که هست...!

● بالاخره این موضوع تجاوز به دختر دانشجو صحت دارد یا خیر؟

○ این شایعه به هیچ‌وجه درست نبوده و به عقیده خود من از قبل طرح‌ریزی شده بود. می‌خواستند به حیثیت دانشگاه و به حیثیت و شأن زن لطمه وارد کنند. این شایعه آن‌قدر ابعاد گسترده‌ای به خودش گرفته بود که من شنیدم حتی در وسایل ارتباط جمعی خارج از کشور هم انعکاس پیدا کرده.

● فکر می‌کنید چرا این شایعه تا آنجا گشیده شده؟

○ شاید یکی از دلایلی که باعث قوت این شایعه شده، شرایط خاص دانشکده است. ساختمان قبلی قدیمی بود. کتابخانه نداشت. سالن اجتماعات نداشت. از نظر سیستم گرمایشی مشکل داشت و در ضمن پاسخ‌گویی ساعت آموزش دانشجویان نبود. برای همین ما مجبور شدیم دانشجویان را به این ساختمان منتقل کنیم و این جابه‌جایی طبیعتاً برای بچه‌هایی که در غرب یا شمال غرب ساکن بودند، خوشایند نبود... اینجا هم که آمدیم، چون از نظر آب و برق و تهویه مشکل داشتیم، من پیشنهاد کردم ده روز دانشگاه را تعطیل کنیم تا همه چیز تکمیل شود. این تعطیلی را افرادی حمل بر این کردند که حتماً تجاویز صورت گرفته!

○ من هم اگر به جای آن دانشجو بودم و مکرر به گوشم می‌خواندند که به دختر دانشجویی تجاوز شده، احساساتم جریحه‌دار می‌شد و می‌خواستم ببینم آیا واقعاً چنین چیزی بوده یا نه.

○ ... و این ماجرا پایه و اساس این شد که بگویند به یک دانشجویی تجاوز شده و او را به اورژانس برده‌اند.

بعضی از نمایشی که می بینند، متحیر شده اند، بعضی هم در آن میان شیطنت‌هایی می‌کنند. اکثر دانشجویان دیگر خسته شده‌اند و پیشنهاد می‌دهند به سؤالاتی که نوشته‌اند و روی میز سخنرانی گذاشته‌اند، جواب داده شود. آن پسر هم کاغذی را جلوی آقای باباشاهی می‌گذارد. سؤالات یک‌به‌یک خوانده می‌شود. بعضی جواب می‌گیرند. از بعضی که موضوع تجاوز را مطرح کرده‌اند، خواسته می‌شود سؤالاتشان را فراموش کنند و بعضی هم در جواب سؤالاتشان «امیدواریم و ان شاء الله و شاید» می‌شوند. آن پسر می‌گوید: «نامه مرا هم بخوانید.» و آقای باباشاهی نمی‌خواند و باز هم از آن پسر اصرار و از آقای باباشاهی انکارا... به او یادآوری می‌کند که بعد از ظهر کمیته انضباطی تشکیل خواهد شد.

... دوباره از جمع جدا می‌شود و رو به

دانشجویان می‌گوید: «من لیسانس را بوسیدم و دادم به آقای باباشاهی ... حالا که اخراجم، راحت حرف می‌زنم.» ... نامه‌اش را از روی میز برمی‌دارد و می‌خواند... قشنگ نوشته است. از خواهر دانشجویی می‌گوید که حرمتش را از بین برده‌اند و از برادر دانشجویی که سیلی به گوشش زده‌اند... از دانشگاه به خانواده‌اش می‌رسد و از مادرش می‌گوید که پول ندارد لباسی بخرد... همه ساکت شده‌اند. به جمع نگاه می‌کنم و می‌بینم که بعضی اشک می‌ریزند. دلم می‌گیرد و بیرون می‌آیم. می‌شوم که کسی می‌گوید: «بین چه طور احساسات همه ما را به بازی گرفته‌اند.»

چند روز بعد در گفت‌وگو با آقای باباشاهی می‌پرسم: «با آن پسر چه کردید؟» می‌گوید: «... من گفتم که اخراجش می‌کنم ولی این کار را نکردم ... چون او هم یک دانشجوی احساساتی بود. ما هم

در آن شرایط وقتی دیدیم دانشجویی ناآگاهانه اصرار بر چیزی می‌کند، آن‌طور گفتیم اما لازم نبود که آن حرف را به مرحله عمل برسانیم.»

و بعد ادامه می‌دهد: «شما اگر دانشجوی رشته شیمی را در هر شرایطی از نظر روحی وارد آزمایشگاه کنید، از ترکیب دو هیدروژن و یک اکسیژن آب به دست می‌آورد... اما دانشجوی رشته نقاشی در اندوه یک طرح می‌کشد و در شادی طرح دیگری... و من می‌اندیشم که اینان اندوهگینند یا شاد؟

با آقای باباشاهی صحبت‌های دیگری هم کردیم که متن آن به صورت مجزا آمده است. آقای باباشاهی اصرار داشت که تنها به ذکر شایعه اکتفا نکنیم و حتماً سری به بیمارستان نزدیک دانشگاه هم بزنیم؛ کاری که اگر او هم نمی‌گفت، در مراحل می‌کردیم!

● شما نبود سالن اجتماعات و کتابخانه و ... را دلیل انتقال دانشجویان ذکر کردید. این‌طور که من متوجه شدم، اینجا هم هنوز هیچ‌کدام از این امکانات را ندارند!

○ در نشستی که با بچه‌ها داشتیم هم ذکر کردم که ساختمان‌های قبلی به دلیل فنی دیگر قابل استفاده نبود. یکی سقفش ریخته بود و دیگری از کمر ترک خورده بود. خوب حفظ جان بچه‌ها واجب بود.

● آقای باباشاهی، بچه‌هایی که آن روز می‌گفتند می‌خواهند تحصن کنند، دانشجویان رشته هنر بودند. با توجه به این‌که اینجا دانشجویان رشته‌های دیگری مثل روان‌شناسی، ادبیات، الهیات و... درس می‌خوانند، فکر می‌کنید چرا فقط دانشجویان هنر معترض بودند؟

○ چرا اگر بچه‌ها خواستند حرف‌هایشان را با مسئولان دانشکده مطرح کنند، باید عنوان تحصن به آن بدهیم؟ هر دانشجویی حق دارد اظهار نظر کند. بچه‌ها آمدند و می‌خواستند با من صحبت کنند. حرفشان را زدند و رفتند. من هم اگر به جای آن دانشجو بودم و مکرر به گوشم می‌خواندند که به دختر دانشجویی تجاوز شده، احساساتم جریحه‌دار می‌شد و می‌خواستم بینم آیا واقعاً چنین چیزی بوده یا نه. این خواست دانشجویان یک خواست غیرعادی نبوده.

● پس چه‌طور اولین حرفی که در نشست روز ۱۳ آذر زدید، این بود که هرکس در این مورد حرف بزند، اخراجش می‌کنید؟!

○ ببیند ما تا یک جایی می‌گویم دانشجو حق دارد سؤالش را بکند. ما هفت گروه آموزشی داریم. هرکسی می‌خواهد، برود بررسی کند که این دختر دانشجویی کدام گروه بوده... اگر واقعاً چنین چیزی اتفاق افتاده بود، آیا این قدر راحت می‌شد از کنار این موضوع گذشت؟ همین فقط به صرف یک شایعه به آبرو و حیثیت زن لطمه زده شود. یک جایی می‌رسد که ما دیگر باید برخورد کنیم. حتی این

سیستم است که در برابر افرادی که می‌خواهند به حیثیت خود و دانشجویانش عالمانه و عاقدانه لطمه بزنند، بایستد.

● آخر این موضوع را - حداقل در آن نشست - کسی جز بچه‌ها مطرح نمی‌کرد و به‌رحال به قول شما این خیلی طبیعی بود که دانشجویان بخوانند سؤالاتشان را در جمع دانشجویی خودشان مطرح کنند.

○ ببینید دو ماه تمام است که بچه‌ها کنجکاو می‌کنند و هزاران بار خود سن و بقیه مسئولان از طریق خیرگزاری‌ها و غیره و غیره این شایعه را تکذیب کردیم. برداختن بیشتر به این مسئله جز بها دادن به این شایعه چیز دیگری نیست.

● خوب برداختن به این مسئله هم که باعث نشد این شایعه از بین برود. گاهی شایعه به مجراهایی می‌افتد که بدتر هم عمل می‌کند. قبول دارید؟

○ من فکر می‌کنم یک حرفی یک‌بار، دویار، صلبار زده می‌شود، پاسخ هم داده می‌شود. دیگر کافی است. تکرار این حرف عملاً دارد به همه لطمه می‌زند.

● آقای باباشاهی خود دانشجویان می‌دانند مطرح کردن و دامن زدن به این مسئله به‌ضررشان است.

فکر می‌کنید چرا به صحبت در این مورد خاتمه نمی‌دهند؟

○ هرکس که پشت میز می‌نشیند، در هر سن و شرایطی که باشد، بعضی وقت‌ها شیطنت‌هایی می‌کند. من ابتدای عرایضم گفتم که بعضی‌ها از این جابه‌جایی ناراضی‌اند و این ناراضی‌ت را متأسفانه، ناآگاهانه، با دامن زدن به این شایعه نشان می‌دهند.

● فکر می‌کنید چرا برای لطمه زدن به دانشگاه شایعه دیگری نساختند؟ بالاخره از قدیم گفته‌اند تا نباشد چیزی، مردم نگویند چیزها!

○ ببینید نزدیک یک ماه و نیم پیش دختر دانشجویی

(رشته نقاشی) - همراه دوستش - به من مراجعه کرد و گفت از حاشیه خیابان رد می‌شده که یکی از خارج مجموعه گل پرت کرده و خورده به دستش. من هم یکی از همکارانمان را صدا کردم و گفتم او را ببرد اورژانس بیمارستان بوعلی (همین بغل) که از دستش عکس بگیرند، نکند خدای نکرده آسیب دیده باشد. این ماجرا پایه و اساس این شد که بگویند به یک دانشجویی تجاوز شده و او را به اورژانس بیمارستان بوعلی برده‌اند.

● یعنی شما واقعاً دانشجویی را برای این‌که «گل» به دستش خورده، به اورژانس بیمارستان بوعلی فرستادید؟!

○ وقتی می‌بینم دانشجویی اظهار ناراحتی و درد می‌کند، وظیفه من است که آنچه از دستم برمی‌آید، برایش انجام دهم.

● خوب چرا این ماجرا را از همان اول نگفتید.

○ گفتم.

● ولی آن روز به دانشجویها همین را نگفتید؟

○ بارها گفته بودیم. آن روز هم گفتم کار به جانم و جونم رسیده، من بی‌قسم بخورم که نیست، آنها بی‌بگویند که هست. بد نبود دوستان ما در وسایل ارتباط جمعی یک نوک پا می‌رفتند بیمارستان بوعلی و می‌پرسیدند آیا چنین چیزی وجود داشته یا خیر.

● من بین دانشجویها بودم. همه این سؤالات برای آنها هم مطرح بود. شاید هیچ‌کدام نتوانند اسمی از آن دختر ببرند ولی وقتی این قدر وارد ریز قضایا می‌شوند، یعنی نگرانند. این سؤال در ذهن‌ها هست، بالاخره یک نفر باید جوابگو باشد.

○ ما چندین بار این مسئله را مطرح کرده‌ایم. پدر و مادرها وقتی این را می‌شنوند، اگر دخترشان یک روز کمی دیرتر برسد، فکر می‌کنند حتماً برایش اتفاقی افتاده. چرا باید دستی دستی ذهن خانواده‌ها مشوش شود؟ ما رسماً تکذیب کردیم. غیر از این چه می‌توانیم بکنیم؟!



یکشنبه، ۲ دی

به دنبال سرینخی از کل ماجرا وارد بیمارستان می‌شوم. یکراست به دفتر یکی از مسئولان می‌روم و خودم را معرفی می‌کنم. می‌پرسد:

○ امری داشتید؟

نگاهی به آدم‌های داخل اتاق می‌اندازم. منظورم را می‌فهمد و می‌پرسد:

○ امرتان خصوصی است؟

● نخیر. در مورد مسئله اخیر دانشگاه آزاد سؤال‌هایی داشتم.

○ کدام مسئله؟

● همین که می‌گویند به یک دختر دانشجوی تجاوز شده و او را شبانه به اینجا آورده‌اند.

مثل این که خیلی زود رفته‌ام سر اصل مطلب. عصبانی می‌شود و می‌گوید:

○ می‌گویند، می‌گویند. غلط کرده‌اند که می‌گویند! بر چه اساسی این حرف را می‌زنند؟

سعی می‌کنم علت حضورم را بیشتر توجیه کنم. می‌گویم:

● گاهی حرف‌هایی بی‌مدرك زده می‌شود که برای رد آنها باید مدرك ارائه کرد. ما فقط می‌خواهیم مطمئن شویم که چنین چیزی اتفاق نیفتاده.

○ خوب، اتفاق نیفتاده.

● ببیند آقا ذهن‌ها مشوش است. بچه‌ها نگرانند. یعنی واقعاً هیچ مسئولی در این بیمارستان نمی‌تواند رسماً این مسئله را تکذیب یا تأیید کند؟

● به نظر می‌رسد آرام‌تر شده، لبخندی می‌زند و می‌گوید:

○ دخترم! فقط به خاطر خودت می‌گویم. ظرف یکی - دو ماه گذشته اصلاً چنین موردی نداشته‌ایم.

● اجازه می‌دهید همین صحبت‌ها را ضبط کنم؟ دوباره عصبانی می‌شود:

○ نه، ضبط برای چه؟ من اینها را خصوصی به شما گفتم نه به‌عنوان یک خبرنگار!

متعجب از این همه محافظه‌کاری نگاهش می‌کنم و می‌گویم:

● اگر واقعاً طرف چندماه گذشته در بیمارستان چنین موردی بستری نشده است، چرا نباید همه بدانند؟ چه ایرادی دارد که من این حرف‌ها را از قول شما بنویسم؟

○ اگر بنویسد، تکذیب می‌کنم.

● یعنی حرف‌های خودتان را تکذیب می‌کنید؟ بلند می‌شوم و از این‌که وقتش را گرفته‌ام، عذرخواهی می‌کنم. نگاه مشکوکی به کیفم می‌اندازد و می‌پرسد:

○ ضبط که نکردید؟

می‌گویم: «مطمئن باشید...» و الان که شرح ماقع می‌دهم، ناسی از این مسئول نمی‌آورم که مجبور به تکذیب صحبت‌های خود نشود!

در واقع در بیمارستان هم مطلب تازه‌ای دستگیرم نشد. هر چه بود، همان بود که بارها شنیده بودم: تکذیب شایعه.

چهارشنبه، ۵ دی

کار گزارشم تقریباً تمام شده است که تلفن زنگ می‌زند. گوشی را برمی‌دارم:

مردی پشت خط است که ادعا می‌کند شاهد ماجرا بوده است. او می‌گوید که دخترش

در همین مجتمع مشغول تحصیل است و شروع می‌کند به شرح ماجرا. می‌گوید همان روزی که این

مسئله اتفاق افتاد، به چند نفر از دوستان مطبوعاتی‌اش زنگ زده است. می‌گوید که حتی با

«الو سلام» هم تماس گرفته... و من که هنوز نمی‌دانم دقیقاً در مورد اتفاق افتادن کدام مسئله

صحبت می‌کنم، می‌خواهم که ماجرا را از اول تعریف کند.

او گفت: حدود دو ماه پیش دخترم گفت که شنیده است به یکی از دخترهای مجتمع تجاوز شده است.

تقریباً دو هفته بعد از این ماجرا شب ساعت هفت یا هشت بود که رفتم عقب دخترم.

وقتی رسیدم، دیدم والدین تعدادی از دانشجویان آشفتگی و ناراحتی در مجتمع ایستاده‌اند. علت را

که پرسیدم، گفتند دو نفر از کارگران افغانی یکی از دانشجویان سال اول هنر را گرفته‌اند و به او آزار جنسی رسانده‌اند. دختر که گویا کاراته‌کار بوده، از

خودش دفاع و فرار کرده. در همین لحظه دخترم را دیدم که همراه با دختر دانشجوی هنر به طرف ما

می‌آید... من، مادر آن دختر و دو پسر دیگر چون عرقه به دست رفتیم و ساختمان‌ها را گشتیم ولی اثری از آن دو کارگر نیافتیم... برگشتیم خانه...

می‌خواهم نامش را ببرسم که مثلاً گزارشم مستند باشد ولی پیش از آن‌که چیزی ببرسم، یک خداحافظ می‌گوید و گوشی را می‌گذارد.

شنبه، ۸ دی

بیشتر از یک ماه است که درگیر این گزارش شده‌ام... از خیلی‌ها، خیلی چیزها شنیدم که بعضی را بی‌کم و کاست - عیناً - نقل کردم. حکایت‌های دیگری هم شنیدم از جمله ماجرای تهدید و تطمیع خانواده دختر و...

آن کس که ادعا می‌کرد شب واقعه آنجا حضور داشته، می‌گفت که قضیه تجاوز را فقط شنیده ولی دخترکی را که آزارش داده‌اند دیده است...

با رئیس دانشکده هنر هم صحبت کردم تا یک‌جانبه به قضاوت ننشسته باشم. خوشبختانه او هم به عنوان یکی از مسئولان دانشگاه آزاد ما را به پیگیری ماجرا، دریافت اطلاعات دقیق‌تر و اکتفا نکردن به درج شایعات بی‌اساس تشویق کرد. این شد که رفتم به دنبال کشف ماجرا...

حکایت یا واقعیت؟ در نهایت کار مسئله چندان روشن نیست و نظر به این‌که سردبیر دیگر نزدیک است گزارش را از زیر دستم بکشد، چاره‌ای ندارم جز این‌که این گزارش را به پایان برم گرچه این پایان همه‌چیز نیست!

فرم اشتراک

در صورت امکان تایپ شود یا کاملاً خوانا نوشته شود.



نام و نام خانوادگی:

سن:

تحصیلات:

تاریخ شروع اشتراک:

از شماره:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

(حتماً تلفن خود یا یکی از نزدیکان را بنویسد تا در صورت نیاز بتوان سریعاً با شما تماس گرفت.)



حق اشتراک برای ۱۲ شماره

◇ ایران ۲۴۰۰۰ ریال

◇ آمریکا، کانادا و خاور دور معادل ۳۰ دلار

◇ اروپا معادل ۵۰ مارک

◇ خاورمیانه معادل ۲۸ دلار

شرایط اشتراک داخل کشور

لطفاً:

۱- فرم اشتراک را پر کنید.

۲- حق اشتراک را به حساب جاری ۱۹۷۰، به نام مجله زنان، بانک ملی ایران، شعبه سمیه (قابل پرداخت در شعبه‌های سراسر کشور) واریز کنید.

۳- اصل فیش بانکی و فرم اشتراک را به نشانی تهران، صندوق پستی ۵۵۶۳ - ۱۵۸۷۵، مجله زنان پست کنید تا ترتیب اشتراک شما داده شود.

شرایط اشتراک خارج کشور

خوانندگان گرامی مقیم خارج کشور نیز می‌توانند حق اشتراک خود را به یکی از دو نشانی زیر واریز کنند و اصل فیش بانکی را همراه با فرم اشتراک به نشانی ما بفرستند.

● در آمریکا:

Bank of America
Roshangaran Publishing
01170 - 04178
Paloalto Main office 0117
530 Lytton Ave.
Paloalto, Ca. 94301
For Zanane Magazine

● در آلمان:

Konto - Nr: 5001419159
BLZ: 20220300
Verbraucher Bank
Berlin / Germany

● از خوانندگان گرامی مقیم خارج از کشور - به استثنای آمریکا و آلمان - تقاضا می‌شود که در صورت امکان حق اشتراک خود را از طریق اقوام و آشنایانشان در ایران به ما پرداخت نمایند زیرا مبلغ گزافی از وجه اشتراک بابت هزینه‌های بانکی صرف می‌شود.